

از کرسی‌های آزاداندیشی در ایران تا بند ویژهٔ یمانیون در زندان

اگر عقاید یمانیون با بعضی از مسائل، مخالف باشد طبق قانون هیچ اشکالی برای اعتقاد به آن نیست؛ چون اصل ۲۳ قانون اساسی، به شکل مطلق، تعرض به هر عقیده‌ای را ممنوع دانسته است. اینکه آیا این عقاید، مخالف با مذهب اهل بیت علیهم‌السلام باشد در میدان علمی و بحث مشخص می‌شود، نه پشت میله‌های زندان یا در دادگاه‌ها... این همان چیزی است که ما آن‌ها را بدان دعوت می‌کنیم تا با بحث و گفت‌وگوی علمی اخلاقی، زمینه جهت رفع شبهات و اثبات عقیدهٔ یمانیون هموار شود؛ یعنی ما آن‌ها را دعوت می‌کنیم به اینکه حداقل به اوامر رهبری نظام که بر مسئلهٔ کرسی‌های آزاداندیشی تأکید دارند، عمل کنند.

مکتب سید احمد الحسن، گزیده‌ای از ۱۰ آموزه و استراتژی مهم دعوت مبارک یمانی، آزادی عقیده و دادگاه‌های ایران

آیا قوهٔ خیال، پیدایش فرهنگ ویژهٔ انسانی
در هومو ساپینس‌ها را توجیه
می‌کند؟

سید احمد الحسن را این گونه شناختم؛
به قلم مهندس حسین منصوری
قسمت دوم

هشدار جدی به انصار؛ بشنوید از شیخ ناظم عقیلی

حجاب بانوان؛

پژوهشی تطبیقی برای پاسخ به تشکیک‌کنندگان به دین و مراجع تقلید

قسمت سوم

سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.

۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.

۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «...ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

سید احمد الحسن

فهرست



سید احمد الحسن را این گونه شناختم | قسمت دوم..... ۳

آیا قوه خيال، پیدایش فرهنگ ویژه انسانی در هوموساپینس ها
را توجیه می کند؟..... ۸

حجاب بانوان؛ پژوهشی تطبیقی برای پاسخ به تشکیک کنندگان
به دین و مراجع تقلید | قسمت سوم..... ۱۲

در نهایت از حجت خداوند جدا خواهی شد اگر..... ۱۵

هفته نامه زمان ظهور

شماره ۱۵۲، جمعه ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲،
۲۸ شوال ۱۴۴۴، ۱۹ می ۲۰۲۳
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه های ارتباطی:

WWW.VARESin.ORG

WWW.ALMAHDYOON.CO



هر گونه برداشت از هفته نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام

سید احمد الحسن را این گونه شناختم

به قلم مهندس حسین منصوری
قسمت دوم

می‌آید و محزون نمی‌شویم از کسی که می‌رود! با اینکه از ورود ابوجعفر به دعوت بیشتر از یک هفته یا حداکثر یک ماه نگذشته بود، اما بعد از برهه‌ای اندک صاعقه‌ای دیگر رخ داد؛ البته صاعقه بر دشمنانش؛ وگرنه یارانش شک و تردید نمی‌کنند! به یاد دارم که من (و پناه بر خدا از من) درباره‌ی جواب او درباره (ربکم الاعلی) و آنچه برایتان خواهم گفت، در هر دو مورد لبخند زدم و بسیار خوشحال شدم! در آن وقت در حسینه نجف بودیم که سید احمد الحسن شکلی بر ورق کاغذ ترسیم نمود و آن را با انصار پایان داد و گفت مهربی به این شکل بسازید! نگاه کردیم دیدیم ستاره‌ی شش پر است! لبخند زدم و بسیار خوشحال شدم...!

عصای موسی به دست او بود

به یاد دارم یک بار ابوجعفر درباره‌ی سخن فرعون که گفت: (أنا ربکم الاعلی) (من پروردگار و سرپرست بلندمرتبه شما هستم) از ایشان پرسید ... سید احمد الحسن بلافاصله فرمود: ربکم الاعلی محمد (سرپرست بلندمرتبه شما محمد است!) سپس شروع نمود به سؤال ابوجعفر پاسخ دهد: به مقتضای موقعیت مطالبی را مرور کرد. مطالبی که برای بسیاری، بسیار سنگین است. ولی نگفت اگر بگوییم ممکن است به علت گفتارم مرتد شوند!

این همان احمد الحسن است که او را شناختیم! چنانکه خودش فرمود: شاد نمی‌شویم از کسی که

تا از آنچه در آن نگارش شده است پند و عبرت بگیرند؛ و او کسی است که هیچ کلمه‌ای بر کاغذ ننوشت که آن را پاک کند! آری! این حقیقت دارد! قلم را بر کاغذ گذاشته، می‌نوشت، پیوسته می‌نوشت تا انتهای کتاب! سپس سر بلند می‌کرد که بگوید: بگیرید و چاپ کنید!

پس وقتی انصار کتاب را می‌گرفتند و ورق می‌زدند هیچ حرفی خط خوردگی نداشت که اشتباه کرده و بخواهد پاکش کند! و چگونه این طور نباشد در حالی که **(و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى) (او از هوای نفس سخن نمی‌گوید بلکه تمام (حرف‌هایش) وحی است). (۱)**

و از صفات برجسته ایشان در تربیت انصارش این است که به لحاظ عقیدتی آنان را به گونه‌ای تربیت کرده که برخلاف تمام گروه‌های اطراف ماست! که به صورت سنتی به احکام شرعی ظاهری اهتمام دارند؛ و حتی بفرض که پیروان آن گروه‌ها، رهنمودهای رهبرشان را اجرا کنند، در واقع پوسته و ظاهر اسلام را نگه خواهند داشت اما درون آن‌ها تاریک و دور از اسلام است؛ در حالی که ایشان همیشه به عقیده، و بیان آن از قرآن و روایات، و لبریز شدن باطن انسان از عقیده حق اهتمام داشت؛ عقیده حقی که اگر در درون کسی روشن شود، یقیناً ظاهر او هم حیات حقیقی پیدا می‌کند. حیات محمد و آل محمد علیهم‌السلام... می‌بینی که نماز را به عمل در پیشگاه قائم تفسیر می‌کند و همچنین تسبیح را، و ... او هر چیزی را به عمل کردن ترجمه می‌کند! ولی نه هر عملی، بلکه عملی از روی معرفت و شناخت، و عملی که از اعتقاد سرچشمه بگیرد و صرفاً حرکاتی نباشد که اداکننده آن نداند به چه خاطر انجام می‌دهد؛ یا شاید هدفش از انجام آن کار این باشد که بخواهد وارد بهشت شود. بنابراین این مسئولیتی سنگین است! **احمد الحسن** بین تربیت یارانش و توجیه آنان برای عمل با قوت و قدرت، و بین هجوم دشمنانش، در زندان و تنگنایی گیر افتاده است! آری! حقیقت دارد، او زندانی است! زیرا او مانند «مقتدی صدر» نیست که لشکری از مقلدین پدرش را به ارت برده، یا مانند «سیستانی» نیست که طرفدارانی از مرحوم خویی برایش مانده یا مانند «خامنه‌ای» نیست که لشکر و دولتی از سید خمینی (ره) به او رسیده است! همگی آن‌ها وارث طرفداران و لشکریان و اموال [از نفر قبل] هستند؛ اما ایشان تنها در برابر همه شروع کرد! و امروز این یک نفر، بعد از تلاش مجدانه و سختی و مشقت، امتی شده است! و با تلاش و فداکاری اش فردا او

او فقط اصلاحگر نیست؛ بلکه او مصمم است که بدون هیچ ترسی کل پیکر باطل را منهدم کند! حق تلخ و سنگین را در وسط دشمنانش آشکار کند! و ستاره داوود را در وسط شهر به اهتزاز درآورد! در حالی که ممکن بود او را به قتل برسانند، فقط به این دلیل که می‌گوید این ستاره داوود است! یا خدا! این مرد کیست!

و او می‌داند که دفاع او از تمامی حق، یعنی تمام ظلم و تمام عالم بر ضد او می‌ایستند... با این حال او به سادگی از حق دفاع می‌کند! و انگار [به زبان حال] به آن‌ها می‌گوید: شما همگی خیال می‌کنید با من دشمنی می‌کنید ولی اشتباه می‌کنید! شما با خدا دشمنی می‌کنید و کسی که خدا با اوست برایش مهم نیست! یا شبیه آنچه خودش یک روز فرمود: **من حجر (سنگ) هستم. هر وقت سنگ روی کسی بیفتد دردمند می‌شود و من هم اگر علیه کسی باشم دردمند می‌شود ... پس چه کسی می‌تواند بدون درد کشیدن با او دشمنی کند.** و او عملاً این گونه است، حتی در ویژگی‌های جسمی؛ به محض اینکه چشمش به او می‌افتد جنگجویان را به خاطر می‌آوری! انگار که فقط برای جنگ خلق شده است نه غیر آن! همان طور که در یکی از روزها وقتی یکی از کتب خود را می‌نوشت، قلم را بر روی کاغذ انداخت و گفت: **من مرد جنگم نه مرد قلم و نوشتن! ولی کسی چون من باید بر آنان احتجاج کند!**

چقدر آنان که خود را شیعه می‌نامند زیان می‌بینند! به دور او جمع نمی‌شوند و تصدیقش نمی‌کنند تا انتقام و خونخواهی (از دشمنان اهل بیت) که انتظارش را می‌کشند تحقق یابد، و کتاب‌هایش را نمی‌خوانند

تمام عالم خواهد شد!

پس او بین مراقبت در برابر دشمنان - که چقدر زیادند و شدیداً در تلاش‌اند تا او را ترور فیزیکی و شخصیتی کنند - و بین تربیت انصارش و در عین حال، راهنمایی آن‌ها به آنچه برای نشر دعوت انجام دهند قرار گرفته است. دو کفه ترازوی عدالتش با حکمت ثابت است. او به استان‌ها سفر می‌کند تا امور همه انصارش را پیگیری کرده و برای حل مشکلاتشان میان آن‌ها حضور یابد. -یکی یکی و گروه گروه- و در عین حال مراقب است که دشمنانش او را به راحتی هدف قرار ندهند! ایشان گروه‌های محافظ یا مأمورانی با اتومبیل‌های تندرو ندارد که او را همراهی کنند! بلکه همواره با یک ماشین قدیمی مدل پایین رفت و آمد می‌کند که کسی جز انصار در آن نیست و شمشیری که در ابتدای دعوت اکثراً همراهش بود... آری! شمشیری از آهن! و گاهی هم عصای موسی (علیه السلام) که بر دریا زد و دریا شکافت و هر قسمتی چون کوهی عظیم گشت! (۲) این قضیه برای برخی عجیب است، اما واقعاً عصای موسی به دست او بود. عصایی که متفاوت بود و هروقت آن را ببینی به قدمتش پی می‌بری و هیبتش تو را می‌گیرد! همچنین قرآن و تسبیحش هم همواره همراهش بود. ظاهر احمدالحسن چنین بود! اما در باطن، او همیشه قرآن و آل محمد را با خود دارد! یا همان‌طور که یک روز خودش فرمود که امام مهدی (علیه السلام) به او فرمودند: **(مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعًا عِنْدَهُ) (پناه بر خدا که غیر از کسی که دارایی ما نزد اوست شخص دیگری را بگیریم).** (۳) آیه‌ای که سید احمد الحسن (علیه السلام) معنایش را بعداً فهمید! آن هنگام که خواب بود و قرآن در جیب کناری لباسش بود؛ و در حین خواب لباسش تا شده بود و قرآن روی قلبش قرار گرفته بود! پس وقتی بیدار شد معنای کلام امام مهدی را فهمید... آن دارایی، قرآن است!

با توسم بود که کشتی انصار به راه افتاد و جریان یافت؛ به علاوه چیزهای دیگری همچون رؤیا، که هر وقت ما را می‌دید یا از خواب بیدار می‌شدیم از ما می‌پرسید: هل من مبشرات (یعنی آیا رؤیای بشارت‌دهنده‌ای دیده‌اید؟) پس برایش تعریف می‌کردیم؛ سپس او هم رؤیاهای خودش یا انصار استان‌های دیگر را برایمان تعریف می‌کرد!

هنگامی که کلام او را گوش می‌دادم بسیار خوشحال می‌شدم و با خود می‌گفتم: چقدر خوش‌شانس هستم که [این کلام را می‌شنوم و] مردم این کلام را نمی‌شنوند... روزی تقدیر این‌گونه خواست که با او هم سفر شوم! و به تعدادی از مجموعه‌های انصار سر زدیم و [با آن‌ها] نشستیم، و در هر بار ایشان همان کلام را برای انصار تکرار می‌کرد. آری دقیقاً همان کلام را بدون تغییر می‌فرمود. گویی آن کلام را در قلبش حفظ کرده و در بصره برای ما بیان نمود؛ سپس به ناصریه که رفتیم دقیقاً همان کلام را موبه‌مو بیان فرمود! همچنین در بقیه مناطق... همان رؤیاهای همان حرکات و همان کلام...

این عدالت احمدالحسن است که وقتی شروع به چاپ کتاب‌هایش کرد یقینم به آن بیشتر هم شد! چون هرگاه صفحه‌ای از یک کتاب او را ورق می‌زدیم [با خود] می‌گفتم: یا خدا! این همان سخنی است که به ما گفته بود و هنگامی که به شکل شفاهی از او شنیدم گفته بودم چقدر خوش‌شانس هستم و چقدر مردم بدشانس هستند که این سخن را نمی‌شنوند! بنابراین او در علمش نیز عادل است، که [آن را] به انصارش و کسانی که آنان را به حق دعوت می‌کند و حتی کسانی که با او دشمنی می‌کنند بخشیده است! بلکه حتی به کسی که از دعوت او مرتد شد! به یاد دارم روزی یکی از انصار درباره شیخ اسعد بصری که از دعوت مرتد شده بود، از سید احمد الحسن پرسید! او در آن زمان مدیر دفتر مقتدی صدر بود، نشنیدم که ایشان حتی یک کلمه در نکوهش او بگویند؛ با اینکه او مرتد شده بود.

این همان احمدالحسن است که شیعیان در ایمانشان، بر او شمشیر کشیدند و به نفع دشمنان خودشان بر ضد دوستانشان گرد آمدند [یعنی شیعیان دوست و دشمن واقعی خود را نشناختند] پس خدا نابود کند کسی را که در روز قیامت، شفاعت‌کننده‌اش دشمنش باشد!

کلمات ناتوان از توصیف سختی‌هایی است که احمدالحسن تحمل کرد و هنوز هم تحمل می‌کند! و چگونه می‌توانم توصیف کنم تلاش‌هایی را که او

این یکی از نکات دقیقی بود که امام در آموزش آن به ما بر آن تأکید داشت؛ اینکه در همه چیز سخن خدا را بشنویم! پس او «توسم» را به ما یاد می‌داد؛ و وقتی شاخه‌ای حرکت می‌کرد یا اتفاقی می‌افتاد می‌فرمود: این، یعنی به زودی چنین و چنان می‌شود! و در عمل همان گونه که گفته بود اتفاق می‌افتاد!

انگشت با زمین فاصله دارد! پرسیدم که آیا رسول خدا لباسش چنین بود و امام (علیه السلام) به خاطر پیروی از سنت جدش چنین لباسی پوشیده است؟ آری! ما این گونه تمام رفتار او را زیر نظر داشتیم! ولی معمولاً خجالت می کشیدیم از او بپرسیم! این سؤال در ذهنم ماند. تا اینکه متوجه شدم ایشان در سفر، لباس خود را عوض کرده بود، و لباس دیگری نداشت! به همین خاطر از صاحب خانه که برادرش بود لباسی گرفته و پوشید... آیا او تنها یک لباس داشت؟! واقعاً نمی دانم... و تعجب هم نمی کنم اگر این گونه بوده باشد!

و حتی عجیب نیست اگر در سفر لباس اضافه به همراه داشته و انصار آن را از ایشان درخواست کرده باشند و او لباس را به آنان بخشیده باشد! **او همه چیز را به انصارش می بخشید، حتی لباسی که پوشیده بود!**

بارها اتفاق می افتاد که انصار نزد او می آمدند و از او لباس تنش را می خواستند و ایشان در مدت کوتاهی می رفت و لباس خود را عوض می کرد و لباسی را که پوشیده بود به او هدیه می داد!

آری این احمدالحسن است که وقتی با او می نشستم احساس غریبی داشتم! حس حقارت و خجالت داشتم و آرزو می کردم که وجود نداشته باشم. ایشان می فرماید: همانا وقتی علی (علیه السلام) در دعاهايش از ظلم خویش سخن می گفت، منظورش وجودش بوده است! پس علی وجود خود را گناه می دانست! و این گناه برای محمد (صلی الله علیه و آله) بخشیده شد، هنگامی که به اندازه سرسوزن، برای او فتح حاصل شد [و حجاب کنار رفت] و او با حجابی که بین او و خدا بود در حال نوسان بود. واقعیت این است که بسیاری از مردم شاید این سخن را نفهمند که چگونه علی وجود خود را گناه می دانست! اما کسی که با احمدالحسن هم نشین شود می فهمد که چگونه وجود بنده در برابر وجود سید و مولایش گناهی بزرگ است! حس می کند چیزی از عمق وجودش فریاد برمی آورد و می گوید: نمی بینی که چگونه او کامل است و تو ناقص، او بزرگ است و تو کوچک، او عالم است و تو جاهل، او او و تو تو تو...؟! آنگاه اقرار و اعتراف می کنی که وجود تو در کنار وجود احمد (علیه السلام) خودش گناهی بزرگ است.

و آنچه این حس را بیشتر می کند، رفتار او با توست. اگر او این از ساحت او به دور است. در رویت فریاد می زد و به تو می گفت ای حقیر! شاید برخی از دردهای وجودت برطرف می شد! اما او، در برابرت تبسم

به تنهایی انجام داد و دعوتش را از حسینی های گلی آغاز کرد که آن را به همراه انصارش ساخت! با کمک های ناچیز انصارش؛ حتی یکی از بانوان مؤمن طلای اندک خود را به همسرش داد که آن را بفروشد و برای ساخت آن حسینی های گلی کمک کند! بر روی آن یک گنبد سبز کوچک قرار دادند، و اهل نجف آن را [همچون ناقه صالح] از بین بردند؛ چرا که از آن نوری ساطع شد که ظلمت های ظلمشان را که دنیا را پوشانده بود رسوا نمود. آری! آن را از بین بردند. ناقه صالح در آخرالزمان گنبدی کوچک دارد و قوم ثمود هم همان قومی از شیعیان اند، همان طور که در روایات آل محمد آمده است.

احمدالحسن این گونه است که هر چیزی می گفت یا می گوید، می فرماید: قرینه آن را در این روایت یا آن آیه قرآنی بیابید!

فرد دیگری با همسرش صحبت کرد که حلقه ازدواجش را بفروشد، پس آن را درآورد و فروخت تا با آن بیانات سید احمد الحسن را چاپ و در بین مردم منتشر کند؛ و دیگران [شب را] در حسینی نجف می ماندند، و هنگامی که صبح می شد نه صبحانه ای داشتند و نه پولی که با آن غذایی تهیه کنند!

دعوت حق، این گونه با مشقت و درد آغاز شد؛ دردی که ما آن را حس نمی کردیم؛ چرا که احمدالحسن قبل از ما گرسنه بود و برای ما الگویی بزرگ بود!

به یاد دارم سفر اول یا دومی که به همراه او رفتم، صبحانه نخورده از نجف به سمت بصره به راه افتادیم. برخی از انصار هم همراهمان بودند. در میانه راه چند ساندویچ فلافل خریدیم. آن روز اولین روزی بود که واقعاً گرسنگی را حس می کردم. حتی اگر خجالت مانع نشده بود نزدیک بود از شدت گرسنگی گریه ام بگیرد! او به ما یاد داده بود که این سختی ها در راه خدا چیزی نیست و به دنبال آن، آنچه در نگاه مردم بدبختی بود مایه سعادت و خوشبختی ما بود که زندگی بدون آن را نمی شناختیم. آری! **احمدالحسن به ما یاد داده که زندگی دردمندانه در راه خدا همان بهشت برین است! زیرا خداوند به چشم رضایت به شما می نگرد! بلکه او به ما آموخت که عمل کنیم، به خاطر آنکه خدا می خواهد! نه به خاطر آنکه ما بهشت را می خواهیم یا از جهنم می ترسیم؛ بلکه به خاطر آنکه ما بنده ایم و بنده فقط امر مولایش را اطاعت می کند و در برابر مولایش از خود اراده ای ندارد.**

و او خودش بهترین الگو از این جهت بود. یک بار دیدم او لباس کوتاهی پوشیده که حدوداً پنج

به پاسخ نیست، بلکه برای سؤالی برای توجه دادن است؛ وگرنه دیدن احمدالحسن (علیه السلام) تو را به یاد خدا می اندازد.

آری! آری! خدا را در دستش می بینی هنگامی که با دستش به او اشاره می کند. در حالت های صورتش، در حال صحبت کردن، در عدالتی که در نگاه کردن دارد و [به هنگام صحبت کردن] نگاهی را به طور مساوی بین انصارش جابه جا می کند. در سکوت و نجوا و رضایت و غضبش، در تمام این ها از خدای بلندمرتبه حکایت می کند و حتی در وقت غذا خوردن. وقتی دور [سفره] غذا جمع می شدیم، متوجه نمی شدیم که او با ما غذا نمی خورد مگر پس از دقت زیاد! چون هر لقمه که میل می کند جمله ای می فرماید! و می بینی که ما [هم زمان] مشغول خوردن و گوش فرا دادن به علم اویم. غذا خوردن ما تمام می شد و سفره جمع می شد و گمان می کردیم که او هم مثل ما غذا خورده! در حالی که در حقیقت ایشان فقط اندکی میل کرده!

به یاد دارم یک بار برای ما بادمجان آوردند. پس فرمود: همانا بوته بادمجان اولین گیاهی بود که به توحید و یگانگی خداوند اقرار نمود! پس آن (بادمجان) برای کسی که گمان کند بیماری زاست، بیماری است، و برای کسی که گمان کند داروست، داروست! سپس شروع کرد و درباره روایات دیگری که درباره بادمجان وارد شده، صحبت نمود! و انگار زبان حال او چنین می گفت: بنگرید به این محصولی که در زمان تحریم عراق ارزان ترین چیز بود ... چقدر شکم مردم عراق را سیر کرد و آنان را از گرسنگی نجات داد، اما آن ها چطور با آن برخورد کردند؟ مردم عراق به خاطر گله مندی زیاد از اینکه مجبور به خوردن بادمجان بودند، حتی درباره آن طنز می ساختند، در حالی که در حقیقت جان شان را نجات داد! اهل زمین همواره این گونه با اهل توحید روبه رو شدند، در حالی که آنان آمدند تا نجات شان دهند!

پاورقی:

۱. نجم، ۳ و ۴
۲. شعراء، ۶۳
۳. یوسف، ۷۹

می کند و به تو محبت ورزیده و احترام می گذارد و تو را بزرگ می دارد و در کنار او طوری احساس انسانیت می کنی که در تمام عمرت چنین احساسی نداشته ای. آری! من حقیر و بی چیز، چه کسی هستم که در روی من تبسم کنی! من گنهگار و جنایتکار جایم در جهنم است! اما خداوند با فضل خود و بدون آنکه من سزاوار باشم بر من منت نهاده است که با ولی الله هم نشین شوم! بنابراین باید آرزو کنم که وجود نداشته باشم! و کیست که وقتی آتش حقیقت را در برابر خود می بیند نخواهد در آن بسوزد؟

ایشان با ما می نشست و موقعی که کسی وارد می شد که قبلاً او را ندیده بود او را نمی شناخت! به خاطر تواضع زیادش و نیز به خاطر آنکه او از لحاظ پوشش یا خوردن و آشامیدن، خودش را از انصارش جدا نمی کرد. او آن ها بود، و آن ها او بودند و او خودش و آن ها خودشان بودند. به یاد دارم اولین باری که او را با جمعی از انصارش دیدم، صبحی بود که به خانه سید ابوزهرا رفتم. پس مرا به اتاق پذیرایی برد. دیدم سید احمد الحسن به همراه شیخ حبیب و شیخ ناظم برای صبحانه دور سینی کوچک و ساده غذا نشسته بودند و کنار هم صبحانه می خوردند و هر سه لباس مشکی پوشیده بودند. به آن ها سلام کردم و بلافاصله نشستیم که از سر سفره بلند نشوند. پس [ناخواسته] پشت سر سید احمد الحسن قرار گرفتم، او بلافاصله برای احترام به هم نشینش جابه جا شد که پشتش به من نباشد. سپس با من صحبت نموده و از من خواست که همراه آنان غذا بخورم. همان موقع به ایشان گفتم: مردم از شما دلیل می خواهند ولی همین طرز نشستن ساده تو با انصارت خودش دلیل است! و این واقعاً دلیلی است [اما] چند نفر هستند که وقتی به او نگاه می کنند قادر به دیدن آن باشند؟ این گونه است که دوست ندارد او را به شکل خیالی مقدس شماریم! بلکه می دیدی که علومش را برای انصارش مطرح می کند و آنان راحت و بدون تکلف بودند. اگر کسی خسته می شد می توانست به متکا تکیه داده و گوش بدهد، یا حتی دراز می کشید و گوش می داد! به خصوص که او از صبح که بیدار می شدیم تا پاسی از شب علمش را مطرح می کرد؛ به طوری که شاید تنها دو ساعت یا کمتر برای خواب فرصت داشت. با وجود این اما عجیب این بود که ایشان تمام آن مدت را صاف می نشست که واقعاً حیرت آور است! چطور امکان دارد شخصی تمام آن مدت را صاف بنشیند؟ در حقیقت این سؤال برای دستیابی

آیا قوه خیال، پیدایش فرهنگ ویژه انسانی در هوموساپینس ها را توجیه می کند؟

انویسنده: موسی مهدوی

سرعت سرسام آوری مسیر تکامل فرهنگی را بپیماند؟ در بخش های مختلف کتاب، هراری بارها این مضمون را بیان می کند که قوه خیال نه تنها انسان ها را قادر کرده تا چیزهای مختلفی را تصور کنند، بلکه این توانایی را به آنها داده که کارها را به صورت دسته جمعی انجام دهند. داستان های مختلف و افسانه ها به انسان های خردمند این توانایی را داده که در گروه های بزرگ با یکدیگر همکاری کنند. [۱] او معتقد است تنها راه برای همکاری مؤثر میان تعداد زیادی از انسان ها همین باور به افسانه های خیالی یا قوانین و ارزش های غیرحقیقی است: «اگر ما به نظم خاصی معتقدیم به این دلیل نیست که حقیقتی عینی است، بلکه به این دلیل است که ما را قادر می سازد به گونه ای مؤثر همکاری کنیم و جامعه ای بهتر به وجود آوریم.» [۱]

او برای توضیح این «اصولی که هیچ گونه اعتبار واقعی ندارند»، اعلامیه استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ را مثال می زند.

اعلامیه استقلال آمریکا می گوید: ما معتقدیم این حقایق بدیهی و بی نیاز از توضیح است که جمیع مردم یکسان آفریده شده اند و خدا برای آنان حقوقی مسلم کرده که غیرقابل انتقال است و از آن جمله است حق حیات و حق آزادی و حق خوشبختی.

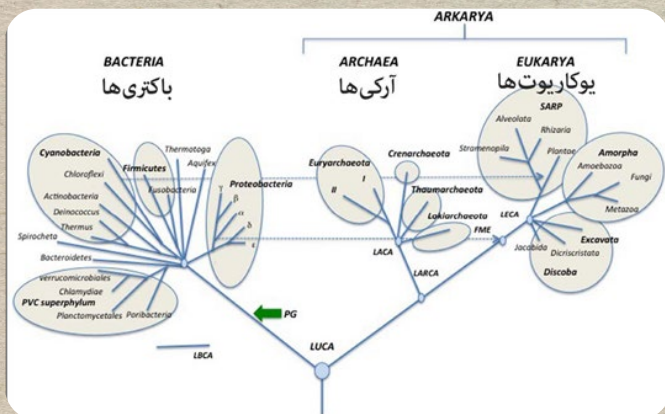
یکی از کتاب های پرفروشی که بعضی از جملات و بخش هایش در شبکه های اجتماعی به اشتراک گذاشته می شود کتاب Sapeins یا انسان خردمند نوشته دکتر یووال نوح هراری است. در بخشی از این کتاب آمده است: «بر اساس علم زیست شناسی انسان ها آفریده نشده اند... از آنجا که انسان ها هرگز آفریده نشده اند، آفریننده ای هم وجود ندارد تا چیزی را اعطا کند. آنچه هست صرفاً فرآیند تکاملی بی هدفی است که به تولد افراد می انجامد....»

در این مقاله سعی می شود مطالب فوق را بررسی کنیم. بدین منظور ناچاراً باید مطالب کتاب را از کمی عقب تر دنبال کنیم.

یکی از سؤالاتی که دکتر هراری سعی دارد در کتاب انسان خردمند به آن پاسخ دهد این سؤال است که چه ویژگی هایی جدیدی در انسان خردمند تکامل یافته که باعث شد آنها به شیوه های نوینی بیندیشند و آنها را قادر به فتح جهان کرده است؟ و در طول تکامل، انسان ها به چه دلیل در گروه های بزرگ کنار هم قرار گرفته اند تا در نهایت از این طریق با

رویدادهای تدریجی گونه‌زایی به فرم امروزی رسیده باشند نفی‌کننده آفرینش نیست؛ بلکه نهایت آفرینش یک‌باره و دفعی گونه‌ها را نقض می‌کند. این مطلب جدیدی نیست؛ بسیاری از متون دینی قائل به آفرینش یک‌باره و دفعی گونه‌ها نیستند؛ بلکه متونی وجود دارد که آفرینش در چارچوب تکامل را بیش از هزار سال پیش بیان کرده‌اند. سید احمدالحسن در فصل سوم کتاب توهّم بی‌خدایی می‌نویسد:

«وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا) (و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید!) فکر می‌کنم این آیه به دلیل واضح بودن بسیارش، بی‌نیاز از هر شرح و تفسیری باشد. آیه بیانگر آن است که شما دانه‌ای هستید که در این زمین کاشته شده و سپس رشد کرده و ثمر داده است. خداوند شما را همچون گیاه رویانید. گیاه یک‌باره و بی‌درنگ به بار نمی‌نشیند؛ بلکه مراحل تکامل و پیشرفت را طی می‌کند. [۳] اگر عبارت درخت حیات (Tree of life) را در منابع علمی جست‌وجو کنیم تصویر درخت تبارزایی حیات را خواهیم یافت. (شکل یک)



شکل یک: تصویر شماتیک و ساده‌شده درخت جهانی حیات. [۴]
حال می‌توانیم جمله هراری را اصلاح کنیم: بر اساس علم زیست‌شناسی انسان‌ها یک‌باره و به صورت دفعی آفریده نشدند. آن‌ها تکامل یافته‌اند. هراری در ادامه می‌گوید: تکامل بر پایه تفاوت بنا شده است نه برابری... بنابراین «برابر آفریده شده‌اند» باید ترجمه شود «به شکل متفاوتی تکامل یافته». نتیجه‌گیری هراری دقیق نیست. به طور کلی اعضای یک گونه (species) در عین تفاوت‌ها آن قدر به یکدیگر شباهت ژنتیکی دارند که توانایی تولیدمثل و تشکیل فرزند زایا داشته و در نهایت از نظر طبقه‌بندی در یک صنف (گونه) قرار می‌گیرند. حتی حرفه‌ای وجود دارد به نام تاکسونومی که یکی از وظایف اصلی

هراری مضامین «آفریده شدن»، «برابری» و «آزادی» را در این اعلامیه نقد می‌کند. همان طور که بیان شد او معتقد است باور به این مضامین برای ایجاد نوعی نظم و همکاری ضروری است، ولی این مضامین واقعیت عینی نداشته و هیچ گونه اعتبار حقیقی ندارند. او در نهایت ترجمه یا اصلاحیه جدیدی به این اعلامیه می‌زند و بندهای آن را تغییر می‌دهد. در اینجا ما سعی می‌کنیم اصلاحیه هراری را اصلاح کنیم! و بدین منظور از کتاب توهّم بی‌خدایی نوشته سید احمدالحسن کمک خواهیم گرفت.

بخش‌هایی از نقد هراری به اعلامیه استقلال آمریکا: «بر اساس علم زیست‌شناسی انسان‌ها آفریده نشدند. آن‌ها تکامل یافته‌اند و بدین منظور تکامل نیافته‌اند که یکسان باشند... تکامل بر پایه تفاوت بنا شده است نه برابری... بنابراین «برابر آفریده شده‌اند» باید ترجمه شود «به شکل متفاوتی تکامل یافته»... بر اساس علم زیست‌شناسی، از آنجا که انسان‌ها هرگز آفریده نشدند، آفریننده‌ای هم وجود ندارد... آنچه هست صرفاً فرآیند تکاملی بی‌دلیل و بی‌هدفی است که به تولد می‌انجامد... به همین سان چیزی به نام حق در زیست‌شناسی وجود ندارد... اما «آزادی» چطور؟ چنین چیزی در زیست‌شناسی وجود ندارد. آزادی هم مثل برابری و حقوق... چیزی است که انسان‌ها ابداع کرده‌اند و فقط در تخیلشان وجود دارد...» [۱]

در ابتدا هراری می‌گوید: «بر اساس علم زیست‌شناسی انسان‌ها آفریده نشدند. آن‌ها تکامل یافته‌اند.»
پاسخ: بر اساس شواهد تکامل، تمام موجودات زنده از یک جد مشترک تکامل یافته‌اند؛ به عبارتی گونه ما (Homo sapiens) یک‌باره ظاهر نشده است؛ اما درباره پیدایش فرم اولیه حیات تا به امروز شواهد پذیرفته‌شده‌ای کشف نشده است. از همین رو ریچارد داوکینز قبل از توضیح نظریات پیدایش حیات، در کتاب ژن خودخواه می‌نویسد:
«...آنچه من از سرم‌نشاء حیات ارائه می‌دهم فقط گمانه‌زنی است؛ چراکه در آن موقع کسی حضور نداشته تا ببیند چه می‌گذرد...» [۲]
اما اینکه در طول مسیر تکامل، انسان‌ها و دیگر موجودات زنده در چارچوب رویدادهای تکاملی و

کرده‌اند و فقط در تخیلشان وجود دارد....

پاسخ: اگر فرهنگ و مفاهیمی مانند اخلاق، ایثار، برابری و آزادی در هوموساپینس ظهور پیدا کرده است که نمی‌توان آن را به لحاظ بیولوژیکی تفسیر کرد به این معنا نیست که این مفاهیم غیرحقیقی هستند؛ بلکه معنایش این است که باید از خارج از بعد مادی و جسمانی منشأ آن را جست‌وجو نمود. ظهور این صفات ارزشمند در انسان بر وجود خداوند دلالت دارد. این یکی از موضوعاتی است که در کتاب توهّم بی‌خدایی بحث می‌شود:

دلالت این فرهنگ بر وجود خدا از آن‌روست که این فرهنگ در واقع بیانگر یک سیستم اخلاقی والا برای زندگی است که می‌توان آن را آشکارا در اعطای حقوق دیگران و وضع قانون برای آن مشاهده نمود. همچنین می‌توان آن را در ایثارگری واقعی که اصل و اساس آن بر خودخواهی ژنتیکی و انتظار منفعت بنا نشده است، مشاهده نمود. [۳]

و اگر شواهد هدفمندی تکامل را پذیرفتیم و به وجود خالق هدفمند و دانا اقرار کردیم، درک این مفاهیم حقیقی که خداوند سبحان به انسان عطا کرده آسان خواهد شد.

«تکامل، هوشمندی و به‌دنبال آن حکمت، ایثار و اخلاق را به بار آورده است. فاقد هیچ‌چیز نمی‌تواند اعطاکننده چیزی باشد؛ بنابراین اگر تکامل هدفمند نبود و در پیش آن قانون‌گذاری وجود نمی‌داشت، این دستاورد ارزشمند به بار نمی‌آمد.» [۳]

در ابتدای مقاله، موضوع قوه خیال مطرح شد. آیا همان‌طور که هراری مدعی است قوه خیال و افسانه‌های غیرواقعی که انسان‌ها در کنار هم قرار داده‌اند، می‌تواند توجیه‌کننده شکل‌گیری فرهنگ و تمدن در هوموساپینس‌ها باشد؟

موضوعاتی وجود دارد که هراری نمی‌تواند آن را با فرضیه قوه خیال توجیه کند؛ یعنی نمی‌توانیم بگوییم داستان‌ها و افسانه‌ها و عقاید غیرحقیقی در نهایت باعث انقلاب فکری و شکل‌گیری فرهنگ انسانی شده است؛ چراکه با دقت در این عقاید درمی‌یابیم فرهنگ‌ها و تفکراتی در انسان خردمند ظهور پیدا کرده که آن‌ها را نمی‌توان به لحاظ بیولوژیکی تفسیر نمود.

به همین دلیل فرض هراری نمی‌تواند پیدایش و انتشار فرهنگ ویژه انسانی و مهم‌ترین عناصر پایه‌ای آن مانند معیارهای اخلاق والا از قبیل ایثارگری واقعی را تبیین کند؛ چراکه این فرهنگ و این اخلاق از خودخواهی ژن‌ها سرچشمه نمی‌گیرد. همین قضیه

متخصص آن، مشخص کردن حدومرز گونه‌هاست. در نتیجه مرزهایی وجود دارد و ما بر اساس این مرزها می‌توانیم گروه‌های مختلف جانوران را در گروه یا صنفی به نام گونه (species) قرار دهیم. انسان (Homo sapiens) یک گونه است. گنجشک خانگی (Passer domesticus) یک گونه دیگر! در نتیجه وقتی مرزهایی وجود دارد، می‌توانیم حقوق و برابری‌هایی را برای هرگونه متصور شویم! در اخلاق زیستی این موضوعات بحث می‌شود؛ بر این اساس برخی معتقدند برای آزمایش روی جانورانی که سیستم عصبی (و مغز) پیشرفته‌تری دارند، باید قوانین سخت‌گیرانه‌تری وضع کرد؛ چراکه به‌خاطر هوشمندی، احتمالاً درد و رنج بیشتری را درک می‌کنند. در ادامه دکتر هراری ادعا می‌کند: «بر اساس علم زیست‌شناسی، از آنجا که انسان‌ها هرگز آفریده نشده‌اند، آفریننده‌ای هم وجود ندارد... آنچه هست صرفاً فرآیند تکاملی بی‌دلیل و بی‌هدفی است که به تولد می‌انجامد...»

پاسخ: فرض بی‌هدفی و کور بودن تکامل تنها یکی از فرضیات درباره سازوکار تکامل موجودات زنده است. شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد تکامل هدفمند بوده و در جهت هوشمندی حرکت می‌کند. سید احمدالحسن این موضوع را در کتاب توهّم بی‌خدایی مطرح می‌کند؛ آنجا که می‌نویسد: ختم کلام تکامل هدفمند است. «در تکامل، سرآغاز ایجاد ابزار هوشمندی حتمی است؛ همچنین بهبود و پیشرفت ابزار هوشمندی همراه با گذر زمان نیز فرآیندی حتمی به شمار می‌رود.» [۳] در دنیای جانوران شواهد زیادی وجود دارد که جهت‌گیری برای بزرگ شدن اندازه مغز را نشان می‌دهد. برای اطلاع دقیق از استدلال علمی احمدالحسن به فصل چهارم کتاب توهّم بی‌خدایی رجوع کنید؛ همچنین مقاله هدفمندی تکامل و برخی از شواهد آن، منتشر شده در نشریه هفته‌نامه ظهور (شماره ۱۳۹) قابل دسترسی است.

می‌توانیم جمله هراری را اصلاح کنیم: بر اساس بسیاری از شواهد، تکامل فرآیندی هدفمند بوده و در نتیجه در پس آن خالق وجود دارد که می‌خواهد به هدفی مشخص برسد.

هراری می‌گوید: اما «آزادی» چطور؟ چنین چیزی در زیست‌شناسی وجود ندارد. آزادی هم مثل برابری و حقوق... چیزی است که انسان‌ها ابداع

بزرگی اندازه مغز یا رسیدن مغز به یک اندازه بحرانی یا عبور از آن، نسبت داد؛ در حالی که اگر موضوع به افزایش حجم مغز ارتباط می داشت، نئاندرتال تکامل یافته تر بود؛ زیرا میانگین مغزش همچون میانگین مغز انسان امروزی (هوموساپینس) بزرگ و چه بسا از آن بزرگ تر بود که این افزایش گاهی به بیش از ۱۰ درصد می رسید. با این حال نئاندرتال در مقابل آنچه انسان امروزی انجام داد، کاری از پیش نبرد. انسان امروزی، فرهنگ و زندگی اجتماعی خود را در اروپا به ثبت رساند، در حالی که نئاندرتال نه تنها چیز باارزشی از خود به یادگار نگذاشت، بلکه از زندگی اجتماعی ساده ای برخوردار بود و برخلاف انسان امروزی که به زندگی اجتماعی تمایل بیشتری نشان می دهد، با هم نوعان خود ارتباط و مراوده ای نداشت؛ بنابراین چاره ای نیست جز اقرار به اینکه چیز جدیدی وارد معادله شده است که سبب این پیشرفت تمدنی، فرهنگی و فکری انسان امروزی (هوموساپینس) گشته و باعث شده جهش فرهنگی و فکری روشنی برای این انسان ها روی دهد و برجسته ترین نمونه هایی که از آن به ما رسیده، ارزش های والای اخلاقی از قبیل ایثار و عدالت است.» [۳]

همچنین احمدالحسن می نویسد: «نکته اینجاست که این انقلاب را نمی توان با شیوه های علمی، فقط در محدوده بدن و جسم تفسیر نمود، و چنان که پیش تر گفتم چنین چیزی ناممکن است...» [۳] این ها برخی از موضوعاتی است که در کتاب توهم بی خدایی بحث می شود. این کتاب در وبسایت انصار امام مهدی (علیه السلام) در دسترس عموم قرار گرفته است. [۵]

والحمد لله رب العالمین.

منابع:

۱. Harari YN. Sapiens: A brief history of humankind. Random House; ۲۰۱۴.
۲. Davis N. The selfish gene. Macat Library; ۲۰۱۷ Jul ۱۴.
۳. al-Hasan A. The Atheism Delusion. baghdad: najmat al sabah; ۲۰۱۳ p. ۶۱۲.
۴. Forterre P. The universal tree of life: an update. Frontiers in microbiology. ۲۰۱۵ Jul ۶:۷۱۷;۲۱.
- ۵.



درباره نظریه میم دکتر داوکنیز صادق است. اخلاق والای انسانی مانند ایثار حقیقی «ویژگی ناپسندی برای ژن های فردی محسوب می شود و چون به زیان این ژن ها عمل می کند، طبیعت دید خوشی نسبت به آن ندارد؛ بنابراین ژن ها از تفسیر ایثارگری واقعی درمی مانند؛ چرا که این ویژگی، صفت زیان بار و دشمن سرسخت ژن های فردی قلمداد می گردد... ایثارگری واقعی نمی تواند به عنوان یک میم فرهنگی به وجود بیاید چه برسد به اینکه موفق باشد و باقی بماند؛ زیرا این خصلت، صفتی زیان بخش و دشمن ساختار خودخواهانه ای است که ژن های خودخواه در ما پایه گذاری کرده اند.» [۳]

آیا می توان متصور شد فرهنگی مخالف نقشه ژنتیکی ما در طول مسیر تکامل شکل گرفته است؟ سید احمدالحسن توضیح می دهد:

«امکان ندارد در ما صفتی ناسازگار با بقای ژن های خودخواه فردی به وجود بیاید و رشد کند. رشد و رسوخ چنین صفتی در طبیعت غیرممکن است؛ زیرا این صفت:

* صفتی است که با ویژگی خودخواهی ما به عنوان وسیله ای برای بقا که ژن ها بنیان گذاری کرده اند، در تضاد است.

* صفتی است که برخلاف منافع ژن های فردی عمل می کند.

و این پرسشی است که خدا ناباوران از ارائه پاسخی علمی به آن درمانده اند.» [۳]

خلاصه: بر اساس علم زیست شناسی رخ دادن فرضیه قوه خیال، توجیه کننده فرهنگ ویژه انسانی نیست؛ چرا که نه پیدایش چنین فرهنگ هایی را می توان به لحاظ بیولوژیکی توجیه کرد و نه باقی ماندن آن را. همان طور که اشاره شد، پیدایش جهش فرهنگی و انقلاب فکری در هوموساپینس ها یکی از موضوعاتی است که سید احمدالحسن در کتاب توهم بی خدایی (فصل پنجم) مورد بحث قرار می دهد:

«اینجا رمز و رازی وجود دارد که باعث بروز نوعی جهش بزرگ و آشکار در هوموساپینس شده است، که البته نمی توان آن گونه که عده ای از دانشمندان مسئله تفاوت انسان با بقیه حیوانات را مرتبط با حجم مغز و نسبت آن با دیگر اندام بدن می دانند، آن را فقط به



حجاب بانوان؛ پژوهشی تطبیقی برای پاسخ به تشکیک کنندگان به دین و مراجع تقلید

ا قسمت سوم
ا به قلم علی تهرانی

گردن و بالاتر از آن، دست‌ها تا کمی بالاتر از آرنج -مقداری که هنگام وضو از دستانش آشکار می‌کند- و پاها تا نصف ساق. زن می‌تواند برای همسرش همه بدنش را آشکار نماید.» [۱]

و با این توضیحات، اگر کسی از این حدود الهی که برای حجاب و پوشش بانوان وضع شده بخواهد پافراتر بگذارد، جزو یکی از این دو دسته خواهد بود:

- یا گرایش به افراط‌گرایی و سخت‌گیری و زیاده‌روی دارد که علاوه بر دامن‌زدن به نگاه منفی و تاریک به دین الهی، لزوماً منجر به از دست‌دادن تلاش‌های بخش بزرگ و اساسی از جامعه بشری که بانوان هستند، می‌شود؛ مثلاً اجبار به پوشاندن صورت بانوان، قطعاً او را از انجام بسیاری از کارها و اعمال باز می‌دارد.

- یا گرایش به تفریط و سهل‌انگاری دارد؛ زیرا موجب فعال‌شدن جنبه حیوانی و تحریک جنسی در جاهای غیرمجاز می‌شود و این، همان چیزی است که در بسیاری از فتاوای فقهی می‌بینیم که به زن اجازه می‌دهد، قسمت زیادی از بدن خود را (خارج

در قسمت قبل واضح شد که مسئله عفت زن و مرد و ارتقای میانگین ارزش انسانی هر دو نفر در اسلام، فقط مربوط به بانوان و حجاب و احکام آن نمی‌شود و مردان هم از این قانون بی‌بهره نیستند و در سیستم تشریع کلی آن قرار دارند، که از چشم‌پوشی و حدود ارتباط او با بانوان به صورت عمومی شروع می‌شود و تا قانونمندسازی هرچیزی که باعث تحریک جنسی او می‌شود، می‌رسد؛ بنابراین مرد و زن از این جهت، با هم مساوی هستند. پس اسلام به دنبال تشریع حجاب نبود تا زنان را از ایفای نقش خود باز دارد یا مانعی را برای زنان به وجود آورد که آن‌ها را از ایفای نقش و وظیفه مهم، در رشد خود و کمک به ساختن جامعه باز دارد.

سید احمد الحسن همچنین می‌فرماید: «آنچه یک زن جایز است در برابر مردان نامحرم آشکار کند، صورت، و دست و پاها تا مچ است. زن در مقابل محارمش فقط می‌تواند، موارد زیر را آشکار کند:

است.» [۳]

و از جهت اینکه بانوان زینت‌هایی مثل طلا را نشان بدهند، می‌فرماید: «استفاده از زیورآلات برای زن جایز و حتی مستحب است؛ اما آشکار نمودنشان برای مردان دیگر حرام است؛ مگر برای شوهر یا افراد محرم؛ به‌غیراز حلقه ازدواج که از نظر عرفی جواهرآلات محسوب نمی‌شود؛ بنابراین می‌تواند آن را به دست کند و در برابر سایر مردان آشکار نماید.» [۴]

و در خصوص استفاده از لوازم آرایشی صورت می‌فرماید: «آرایش با لوازم آرایشی و بیرون رفتن به این حالت که جلوی غیرمحارم و شوهر است، جایز نیست و در این حکم فرقی نمی‌کند، بانوان متأهل باشند یا نه.» [۵]

این‌ها برخی از احکام اسلام مربوط به حجاب و پوشش زنان بود و همگی ما را به هدفی که چندین مرتبه تکرار کردیم، می‌رساند که همان ارتقای ارتباطات دو جنس مخالف (مذکر و مؤنث) است تا از سطحی کاملاً حیوانی تا به سطوح عالی انسانی برود که با منهج و بینش پیامبر که از آسمان برای انسان ترسیم کرده است، مطابقت دارد.

همچنین اسلام آموزه‌های خود را مطرح می‌کند. چه در سطح عقیدتی و چه در سطح تشریعی. و اهداف و مقاصد خود را که انسان چه خانم و چه آقا. به دنبال آن است، روشن می‌کند و هریک از آن‌ها آزادند که به آن اعتقادات ایمان بیاورند و آن را انتخاب کنند یا نکنند؛ زیرا «لا اکراه فی الدین: اجباری در دین نیست»، [۶] همان طور که در قرآن کریم آمده است؛ و در خصوص وجوب حجاب بانوان، ما معتقدیم که این عمل، خود، عبادتی از اعمال عبادی است که نیاز به نیت نزدیک شدن به خداوند سبحان -قربة الی الله- دارد؛ بنابراین تحمیل آن با ظلم و اجبار و زور بر زنان صحیح نیست و اشتباه کسی که این کار را انجام می‌دهد، برعهده اوست، نه برعهده اسلام و رسول اکرم؛ زیرا دین الهی و عبادت‌های واجب آن به‌طور کلی -از جمله مسئله حجاب- به این روش قهری نیست؛ بلکه اگر واجبات دین با تحمیل و اجبار باشد، باعث می‌شود، دین صوری و تشریفاتی باشد، نه چیزی بیشتر از این؛ و در این صورت، فاقد هرگونه ارزش و محتوا می‌شود، و این روندی است که پیامبر اسلام و به‌طور کلی پیامبران الهی راضی نیستند.

از حدی که اجازه داده شده) در مقابل محارم خود آشکار کند، و حال آنکه دین الهی حقیقی به کشف حجاب در برابر محارم اجازه نمی‌دهد.

در نتیجه، اشتباه بسیاری از فقها در تشخیص آنچه زن در مقابل مردان محرم یا نامحرم باید بپوشاند، در هر دو جنبه افراط و تفریط فقط به امر خطیر نقض حکم دینی الهی محدود نمی‌شود. بلکه بدون شک منجر می‌شود، مکلف به یکی از دو حالت مذکوری که به صورت قطعی نزد هر انسانی مردود است، گشانده شود.

بدون شک به نظر اسلام -در مسئله حجاب- مهم است که پوشش در حدود شرعی رعایت شود تا باعث برانگیختگی شهوت مردان نشود و در اسلام شرط نشده که این پوشش و حجاب با پوشیدن چادر یا لباس مخصوص یا یک حجاب خاص یا رنگ خاص یا جنس پارچه خاصی باشد، و بنده دوباره تأکید می‌کنم: اگر کسی بر بانوان واجب کند که باید یک مدل یا یک رنگ یا یک جنس خاصی از لباس را بپوشند و نباید غیر آن را بپوشند، این رأی شخصی اوست و اسلام در این قضیه منظور و گفته‌ای ندارد.

درباره حجاب و پوشیدن شلوار سؤالی از سید احمد الحسن پرسیده شده است؛ ایشان می‌فرماید:

«پوشاندن صورت، دو کف دست و پنجه‌های پا [دست‌ها و پاها تا مچ] بر زن واجب نیست و بقیه اعضا باید به‌طور کامل پوشانده شود؛ جنس پوشش نباید نازک و به قدری تنگ باشد که زیرش را نمایان سازد؛ اما در خصوص شلوار، در صورتی که بر روی آن مانتو یا کتی بپوشد که تا زانو را بپوشاند اشکالی ندارد، آن هم در صورتی که تنگ نباشد تا هر آنچه را زیرش است نمایان سازد؛ اما اگر زنی شلوار بپوشد و مانتو یا کتی روی آن نباشد و حجاب سرش را حفظ کند، اشکال دارد و حجاب شرعی محسوب نمی‌شود؛ حتی هتک حرمت پوشیدن شلوار به این صورت، از نمایان ساختن مو و کشف حجاب سر بیشتر است.» [۲]

همچنین درباره نوع پارچه‌ای که خانم با آن باید خود را بپوشاند نیز سؤال پرسیده شده و جواب دادند: «هر رنگ و هر نوع پارچه‌ای اگر در پوشش حد شرعی‌ای را که قبلاً بیان کردم، دارا باشد جایز

عملی کردن این طرح یا عملی نکردن آن را به انتخاب خودشان گذاشته است؛ ولی همان تشکیک کنندگان، در برابر دستور بعضی از حکومت‌ها، چشمان خود را می‌بندند و مثل مردگان سکوت می‌کنند. چنین حکومت‌هایی که مدعی آزادی و حقوق انسانی هستند، دستورات غیرمتمدنانه و غیرانسانی دارند و مصداق آن را در واجب بودن باز بودن سر زنان و بدون حجاب می‌بینیم. فرقی نمی‌کند این قانون چه در مسابقات باشد و چه در مدارس یا خیابان‌های عمومی و اینکه اگر بانوان حجاب داشته باشند، قوانین جزایی در نظر گرفته شده و عقوباتی را در پی دارد؛ نمونه اجرای این قوانین در کشور فرانسه است که بعضی از قوانین برای عدم حجاب را قانون‌گذاری کرده و هر از چند گاهی مناقشاتی برای تکمیل این قانون صورت می‌گیرد.

بگویم گوها علیه پیامبر و تشریعات او، که هدف از آن فعال کردن انسانیت بشریت است، زیاد شده و از طرفی در برابر کسانی که با پافشاری بیشتر، عدم حجاب را لازم می‌دانند و اجازه می‌دهند فساد اخلاقی و بی‌بندوباری و فعال کردن رفتار حیوانی ژنی صورت بگیرد و این کاملاً روشن است که در عالم فعلی موازین کاملاً برعکس شده است و کینه حیوانی خیلی زیادی وجود دارد که علیه هر طهارت و پاکی‌ای است که می‌خواهد، بشر را از گرفتار شدن در جانب حیوانی خود نجات دهد و آنان را در پله کمال انسانی که حدومرز نمی‌شناسد، صعود بدهد.

در نتیجه در این نوشتار دیدیم که حجاب، عبادت است و مانند دیگر عبادت‌ها، نیاز به قصد قربت و نزدیکی به خداوند را می‌طلبد. پس عبادت و حجاب بدون نیت، بی‌فایده است.

سید احمد الحسن در پاسخ فردی که از او درباره رفتار اشتباه یکی از حکومت‌ها راجع به حجاب می‌پرسد، می‌فرماید: «این‌ها دین را وارونه درک کرده‌اند و با این کارهای نادرستشان به دین، بدی می‌کنند؛ و به نام اسلام و تشیع و آل محمد لطمه وارد می‌کنند؛ زیرا محمد رسول خدا هیچ‌کس را برای پوشیدن حجاب مجبور نکرد و خداوند سبحانه و تعالی هیچ‌کس را برای پوشیدن حجاب یا دین‌داری یا عبادت مجبور نکرد؛ بلکه دین خود را بر پیامبرش نازل نمود و بهشت را به کسانی که ایمان می‌ورزند و به عبادت التزام داشته باشند، وعده داد. عبادت بدون نیت، ارزشی ندارد، و حجاب، عبادت و اطاعت از دستور خدا و پیغمبر است؛ پس باید نیت قربت به خداوند سبحانه و تعالی محقق شود. پس کجاست نیت کسی که به زور، او را مجبور به حجاب می‌کنند؛ اما اجبار زنان غیرمسلمان بر حجاب، از این هم قبیح‌تر است.» [۷]

و باید توجه داشت، اگر زنی بی‌حجاب باشد، به این معناست که حدود خدا و رسولش را زیر پا گذاشته است و از دید ما مؤمنان به خداوند و پیامبر، همین کار اثرات دنیوی و اخروی خود را هم در پی خواهد داشت؛ ولی این در هر صورت به این معنا نیست که بانوان بی‌حجاب، قابل احترام و ارزش و تعاملات انسانی و اخلاقی نباشند یا در جایی که باید تحسین و تشویق شوند، تحسین و تشویق نشوند.

سید احمد الحسن می‌فرماید: «پیامبر، محمد ﷺ سفانه دختر حاتم طایی را احترام کرد و گرامی داشت و برای او ارزش قائل بود؛ با آنکه کافرو بی‌حجاب بود.» [۸]

آنچه واقعاً شگفت‌انگیز است، این است که تشکیک کنندگان و به‌طور کلی کسانی که دارای تفکرات غیردینی هستند، تنها به این دلیل که پیامبر حجاب را برای زنان در یک نظام عمومی که دارای حکمت است و فرایند ارتباط زن و مرد را تنظیم می‌کند، تشریع کرده است، اسلام و پیامبر را به انتقاد و سرزنش می‌گیرند، و کلیت این امر از جهت اسلام همان طور که فهمیدیم، به دلیل فتح راه‌های پیشرفت انسانی و روحی برای هر دو گروه است و در عین حال انتخاب

۱. سید احمد الحسن، احکام نورانی اسلام، ج ۳، ص ۹.
۲. سید احمد الحسن، پاسخ‌های فقهی مسائل متفرقه، ج ۱، پرسش شماره ۱۳۳.
۳. همان منبع قبلی، پرسش شماره ۱۳۸.
۴. همان منبع قبلی، پرسش شماره ۱۴۰.
۵. سید احمد الحسن، پاسخ‌های فقهی مسائل متفرقه، ج ۳، پرسش شماره ۱۰۲.
۶. بقره، ۲۵۶.
۷. کامنت سید احمد الحسن در صفحه رسمی فیس‌بوک.
۸. کامنت سید احمد الحسن در صفحه رسمی فیس‌بوک.

هشدار جدی به انصار!

در نهایت از حجت خداوند جدا خواهی شد اگر...

بشنوید از شیخ ناظم عقیلی

همراه امام بودن، همراه حجت خدا بودن، نیاز به تعقل دارد، نیاز به این دارد که انسان برای همراهی خداوند آماده باشد؛ به‌طوری که این انسان، در خود ملاک‌های برعکس آن را نداشته باشد؛ چراکه در آن صورت نمی‌تواند با حجت خدا همراهی کند؛ چراکه حجت خدا همان صراط مستقیم یا «راه راست» است. حجت خدا «صراط مستقیم» است. پس وقتی در تو کجی باشد هرچقدر هم که ناچیز باشد، اما در نهایت از حجت خدا جدا خواهی شد. حتی اگر مسافتی را هم با او همراهی کرده باشی - مثلاً یک روز، دو روز، یک سال، دو سال - اما اگر انحراف داشته باشی، در نهایت از حجت خدا جدا خواهی شد.

بله، انسان‌ها از ابتدا و از کودکی در راه راست نبوده‌اند؛ اما شایسته است که انسان، خواست خود را به «هدایت» معطوف کند، نه اینکه «هدایت» را به‌سوی دلخواه خود معطوف سازد.

آری، ممکن است هنگامی که با هدایت همراهی دارد و همراه معصوم و حجت خداوند است، انحراف داشته باشد؛ اما این انحراف باید کم‌کم در همراهی با حجت خدا اصلاح شود تا جایی که او تصویری از حجت خدا بشود؛ و تا جایی که مانند حجت خدا یا همراه با حجت خدا مستقیم



و راست رو شود؛ تا آنکه مانند سلمان فارسی شود که آن طور که نقل شده مراقبت می کرد که حرکتش در راه راست طوری باشد که قدمش را در جای پای علی ابن ابی طالب علیه السلام بگذارد.

حال، این چه مصیبتی است؟ خداوند که راهنماست و ائمه نیز راهنما هستند و حجت های خداوند سبحانه و تعالی راهنما هستند؛ اما مصیبت و مشکل از ماست؛ هنگامی که با حجت های خداوند سبحانه و تعالی همراهی می کنیم، از حجت های خداوند سبحانه و تعالی می خواهیم که با خواسته های ما موافقت کنند؛ نه اینکه خواسته هایمان را بر حق تطبیق دهیم و بر راهنمایی معصومین علیهم السلام تطبیق دهیم و تربیت شویم و آنان را الگو قرار دهیم تا آنکه کم کم مانند آنان مستقیم و راست رو شویم. در نتیجه این انحرافی که ما را از لحاظ روحی و جسمی از معصوم دور کرده، با مبارزه و جهاد، این انحراف کم کم برخواهد گشت تا اینکه با معصومان در راه راست باشیم.

(و الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا) (آنان که در

راه ما جهاد کردند، آن ها را به مسیرهایمان راهنمایی

می کنیم)، نه اینکه مسئله برعکس باشد، و انحراف داشته باشی و آن را در همراهی معصوم اصلاح نکنی. اگر بر انحراف خودت بمانی، و بر این ویژگی های ناپسند نفس باقی بمانی، به یقین بدان که امروز یا فردا از حجت خداوند سبحانه و تعالی دور می شوی و دورتر و دورتر می شوی. هیچ کس نمی تواند با فرد «مستقیم» و راست رو همراهی کند، مگر اینکه خودش هم راست رو باشد. بله، اهل بیت علیهم السلام آمدند تا کجی را اصلاح و راست کرده و مردم را در راه راست قرار دهند؛ اما «لا أمر لمن لا يطاع»؛ یعنی کسی که اطاعت نشود، کاری از دستش بر نمی آید، همان طور که با امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار شد و کار وی به جایی رسید که خطاب به اهل کوفه فرمود: «قد ملأتم قلوبی قیحا؛ دلم را خون کردید.» چه تلخی هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام تحمل کرد، و چه تلخی هایی حسن علیه السلام کشید و چه تلخی هایی حسین و زین العابدین علیهم السلام کشیدند و به همین صورت تا امام مهدی علیه السلام. و امروز نیز چه تلخی هایی احمدالحسن علیهم السلام تحمل می کنند. این چه سختی و تلخی ای است! هنگامی که تمام هدایت و استقامتی پیش روی معصوم باشد و خداوند تمام آن را پیشاپیش او قرار داده باشد، و از سویی دیگر نیز او مردم را ببیند که از این دین روی گردانیده و (دور از جان شما) به زباله ها و چیزهای پست رو کرده و دُر و جواهر را رها کرده اند.

مظلومیت بزرگی برای حجت های خداوند سبحانه و تعالی است که خداوند سبحانه و تعالی آنان را به این زمین پایین بیاورد. مظلومیت بزرگی است برای کسی که از دید خداوند سبحانه و تعالی نگاه می کند که با کسانی معاشرت و نشست و برخاست کند که از دید مادی می نگرند. چیزی که احمدالحسن و پدرانیش آن را این چنین توصیف می کنند: «عرق خوک در دست بیمار جذامی.»

عرق یعنی استخوانی که گوشت کمی دارد که آغشته به خون است، و این متعلق به خوک باشد، نه مال حیوان حلال گوشت، و این در دست انسانی که بیماری جذام دارد. کسی که به این صورت به دنیا نگاه می کند، دورش را افرادی فراگرفته باشند که به دنیا به گونه ای نگاه می کنند که انگار تمام زیبایی است و همان هدف و آرزوی والایی است که انسان باید به آن برسد!

پس از خدا می خواهیم که به حق فاطمه و پدرش و شوهرش و فرزندانش ما را در پیروی و همراهی و اتصال به حجت های خداوند سبحانه و تعالی، محمد و آل محمد، موفق کند. بر آن ها صلوات فرستاده و تسلیمشان باشید.

قسمتی از خطبه های نماز جمعه نجف اشرف
شیخ ناظم عقیلی

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،
سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.